

بجهت بعضی کاشفان توخونی خالص وی راه یابد مامون یکی از خواص خود را
 گفت که هر که اصغر و چون آن مرد را برین بنویسند ای امیر المؤمنین ترا میبند
 فخر تو بر تو برده و محافل وی برسد چه نام از حاضرند مامون بوی نصرت تو از پیش
 نصرت می دهد و بدینها اندی و از این نصرت تو فخر کردی این صحنه را بنویسم
 تا صرف معاش خود کنی یک بیت شعر که اصغر پیش تو فرستاد از ابوی دادی
 گفت و آنکه کسی در اینها فخر تو فخر کردی دروغ گفتیم لیکن سخن است
 فاصد و با آنکه امیر المؤمنین مرا با آنکه ایندیس بفرمود تاها را
 دینار صبی دادند اصغر گفت ای امیر المؤمنین مرا بنزدین عطا بوی خلق کرد
 فرمود تاها را دینار و بر آنکه آن مرد را از زهر و نندیدان خود کرد
 گفت صاحب که چون بنده در زمانه
 ز نادادی شکر کردی در برین بند
 فقیر کلاه های که قبو بی عسل

ولید هستی بد خلقا نیست
 خاقان بر رسیدند که هرگز از خود گوهر تریدی گفت علی در دزدی در خانه غلام
 یقیم فرود آمدیم و وی که میبند داشت جسته الحالی که میبند را بگفت
 و بخت و پیش من آورد و مرا قطعاً او میخواستند بخورد و در وصفت و الله که
 این صحنه خوش بود آن غلام بیرون رفت و یک کوی سفند را میبندت و آن
 موضع را بخت و پیش من می آورد و من از آنگاه پیشه چون بیرون آمدم
 که سوار شوم در هر کبر و آن خانه خون بسیار ریخته است بر سبدم
 که این چیست گفتند وی هم میبندان خود را گفت و مرا احلامت کرده
 که چرا چنینی کردی گفت سبحان الله ترا چیزی خوشتر من مالک آن بیستم
 و در آن بخیلی که من این زشت سیرت باشد در میان عربین جا تو را سینه
 که تو در حاله آن چهره ادی گفت سیصد شتر سرخ موی و بیاض
 و در آن بخیلی که من این زشت سیرت باشد در میان عربین جا تو را سینه

